**شماره 1929**

**سعادت دو جهان**

**فقط با نور مقام ولایت**

أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ [[1]](#footnote-1)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط ما را عبادت می‌کردند.

عالم دنیا، عالم اختلاط و امتزاج

جلسۀ قبل به لحاظ تقارن با شهادت امام کاظم علیه السلام و مبعث این آیه مورد بحث قرار گرفت، این جلسه هم به تناسب ایّام ولادت امام سیّدالشّهداء و ولادت حضرت ابوالفضل و ولادت امام سجّاد علیهم السلام مجدّداً این آیه مورد بحث قرار می‌گیرد. مقدّمةً عرض می‌کنم: این عالم مادّه و طبیعت بنا بر مصلحت حکیمانۀ خدا براساس اختلاط و امتزاج نهاده شده است. در این عالم حقّ و باطل با هم مخلوطند. نور و ظلمت توأمند. نوش با نیش توأم است. گُل در آغوش خار قرار گرفته است. دنبال روزِ روشن، شب ظلمانی فرامی‌رسد. در همین وجود انسان عقل و شهوت میدان جنگی به وجود آورده‌اند رو در روی هم ایستاده‌اند عقل که مظهری از نور است و شهوت که مظهر ظلمت است علی‌الدّوام با هم در جنگ و نَبَردند. پنجه در پنجۀ هم افکنده‌اند؛ گاهی نور عقل غالب می‌شود و انسان سراپایش نور می‌شود، گاهی ظلمتِ شهوت چیره می‌شود و انسان در ظلمت فسق و فجور و فساد غوطه می‌خورد.

در این عالم حقّ خالص و نورِ محض دیده نمی‌شود تا اینکه روز قیامت برپا شود: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً»[[2]](#footnote-2)؛ آن روز، روز فصل و جدایی است. جدایی حق از باطل، جدایی نور از ظلمت. در این عالم پوست به مغز نمی‌خورد و صورت، کاشف از سیرت نمی‌باشد. جمال به نسبتِ کمال جلوه نمی‌کند. چه بسا می‌بینیم؛ قامت افراشته‌ای، صورت آراسته‌ای، چشم و ابرو مشکین، لب و دندان نمکین امّا پشت سرِ این قامت و صورت، اخلاق آکنده از گَند و عفونت و جنایت و رذالت و خیانت است. چون در این عالم بدن بالای روح خیمه زده لذا ما ظاهر را می‌بینیم فریفته می‌شویم از باطن حق و حقیقت بی‌خبریم. امّا در قیامت روح بالای بدن خیمه می‌زند و تمام دارایی روح و زشتی و زیبایی‌اش بر ملا می‌شود. آن روز پوست مناسب با مغز جلوه می‌کند، آن روز صورت، کاشف از سیرت می‌باشد، آن روز جمال به نسبتِ کمال به معرض نمایش قرار داده می‌شود. قرآن می‌فرماید:

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا. وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا [[3]](#footnote-3)

آن روزی که این بدنِ انسان می‌لرزد و آنچه در باطن دارد بیرون می‌ریزد.

زیبایی یا زشتی، فضائل و رذائل بیرون می‌ریزد و می‌بینید که أهلُ الجنّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ: بهشتی‌ها با چهره‌های زیبا وارد محشر می‌شوند که هر کدامشان هزارها برابر از یوسف دنیایی زیباترند. آدم نگاه می‌کند عجب! این همان پیرمردی است که در دنیا قد او خمیده و صورتش چین و چروک افتاده بود، حالا جوانی آمده خوش قامت و زیبا، از آن طرف هم جهنّمی‌ها: «يُحْشَرُ بَعْضُ النّاسِ عَلَى صُورَةٍ تَحْسُنُ عِنْدَها الْقِرَدَةُ وَ الْخَنازِيْرُ»[[4]](#footnote-4)؛ هر کدام وارد محشر می‌شوند آن‌قدر زشت رویند که از خرس و خوک دنیا منفورترند. حالا این عالمِ مادّه و طبیعت اختلاط دارد حقّ و باطل با هم مخلوط است. در این دنیا، هم به علی علیه السلام گفتند یا امیرالمؤمنین هم به معاویه گفتند یا امیرالمؤمنین. این پستیِ دنیا را می‌رساند.

**نیازمندی ما به تدارک نور از این دنیا**

و لذا ما در این دنیا نیاز به نور داریم تا حق را از باطل تشخیص بدهیم. از کجا نور را بگیریم؟ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض»[[5]](#footnote-5)؛ خودِ الله نور آسمان‌ها و زمین است. آن‌که عدم را وجود آورده، عدم نیستی است، ظلمت است، ظلمتِ عدم را تبدیل به نورِ وجود کرده او نور است. او باید بدهد، او باید در این عالم نوری به ما بدهد که تشخیص حق از باطل بدهیم. از طرفی همۀ افراد بشر که نمی‌توانند با ذات اقدس او ارتباط برقرار کنند و از او کسب نور کنند، ما که نمی‌توانیم، لذا لازم است حتماً خداوند حکیم فردی را از همین انسان‌ها برگزیند، او را انسان کامل قرار بدهد. هادی مردم و چراغ روشن بر سر مردم قرار بدهد که هم جنبۀ بشری داشته باشد هم جنبۀ الهی داشته باشد. با جنبۀ الهی نور را از خدا بگیرد و با جنبۀ بشری به میان مردم برود، قاعده این است. باید نور باشد. حق تعالی خودش فرموده است:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ [[6]](#footnote-6)

من برای شما نور فرستادم، رسول نور است، کتاب همراه اوست.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً. وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً [[7]](#footnote-7)

ای پیامبر! ما تو را شاهد و بشارت دهنده و انذار کننده فرستادیم. و تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن او و چراغ روشنگر قرار دادیم.

من تو را فرستاده‌ام چند عنوان به تو داده‌ام. در این آیه عنوان‌های پیغمبر را نشان می‌دهد که او چه شئونی دارد، چه کارهایی می‌کند. او هم نبی و هم رسول است. جلسۀ پیش عرض شد که نبی با رسول فرق‌هایی دارند. ای پیامبر! تو هم نبی هستی هم رسول و هم شاهد. من به تو چشم بینایی دادم که اعمال مردم را مشاهده می‌کنی. باید مراقب باشیم پیغمبرْ شاهدِ اعمال ماست.

**خدا، رسول خدا و ائمّۀ هدی شاهدان اعمال**

تمام اعمالی که ما انجام می‌دهیم خدا که می‌بیند پیغمبر هم می‌بیند او شاهد اعمال ماست، فرمود: «إِنَّا أرْسَلْنَاكَ شَاهِداً»؛ ما او را شاهد قرار دادیم. او روز قیامت به اعمال من شهادت می‌دهد. اگر اعمال مرا در این دنیا نبیند چگونه فردای قیامت شهادت می‌دهد؟ باید در این دنیا ببیند که من چه می‌کنم که فردا بگوید این کار را کرد. او باید بداند که الآن من نشسته‌ام با چه نیّتی حرف می‌زنم. او باید بداند که من ریا کارم یا مخلصم. هم پیغمبر و هم امام زمان شاهدند. امام زمان علیه السلام شاهدِ اعمال ماست، می‌بیند من چه می‌کنم به چه فکر می‌کنم، از فکرم و از اخلاقم با خبر است، چون باخبر است روز قیامت شهادت می‌دهد. آیۀ دیگری داریم که می‌فرماید:

وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ [[8]](#footnote-8)

به مردم بگو هرکار می‌خواهید بکنید امّا بدانید که هم خدا هم پیغمبر و هم امام اعمال شما را می‌بینند.

منظور از مؤمنون ائمّه علیهم السلام هستند. هر سه می‌بینند شما چه می‌کنید؛ نگاه شما را می‌دانند، گوش شما چه می‌شنود می‌دانند، از افکار شما باخبرند. مراقب باشید این حقیقت کار را برای ما خیلی مشکل می‌کند. اگر واقعاً به این اعتقاد داریم خیلی باید بترسیم. ولی درستی آن را باور نکرده‌ایم.

فرمود: ای پیغمبر! تو شاهدی. بعد فرمود: مبشّری. او بشارت می‌دهد که آیندۀ خوب‌کاران چه خواهد بود. اگر نبیند نمی‌تواند بشارت بدهد. پیغمبر باید بداند که آدم گنه‌کار چه عاقبتی دارد تا او را انذار کند. پس پیغمبر هم شاهد هم مبشّر و هم نذیر است. بشارت دهندۀ نیکان و انذار کنندۀ بدان است. پیغمبر دارای شئون گوناگونی است؛ آینده را شهود می‌کند، می‌داند هر کسی چه آینده‌ای دارد؛ جهنّمی کیست و بهشتی کیست. بشارت می‌دهد و انذار می‌کند.

**بالاترین مقام انبیاء، دعوت الی الله**

«وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ»؛ تو را دعوت کننده به سوی خدا قرار دادم. بالاترین مقامی که انبیاء و امامان دارند این است که دعوت به خدا می‌کنند. این کارِ آسانی نیست، اوّل باید خدا را خوب بشناسد از عظمتش باخبر باشد و بداند از چه راهی باید ببرد و اینکه سر راهش چه راهزن‌هایی هست، باید بداند تا بتواند بالا ببرد. حالا ما دعوت می‌کنیم، همان چیزی را که یاد گرفتیم می‌گوییم. ما کاره‌ای نیستیم. ما کی دعوت الی‌الله می‌کنیم؟ دعوت الی‌الله کارِ پیغمبر است. اوست که الله را خوب می‌شناسد، راهش را هم خوب می‌داند، راهزن‌ها را هم خوب می‌شناسد، دعوت می‌کند ولی بِإِذْنِهِ، هر کسی در دعوت مأذون نیست. اِذن برای نبوّت و امامت است.

«وَ سِرَاجًا مُنِيراً»؛ ای پیغمبر! من تو را چراغ روشنگر قرار دادم. تو پیغمبری هستی که نور افشانی می‌کنی. جان شما را نورافشانی می‌کند، فضای قلب شما را روشن می‌کند، شما را با خدا آشنا می‌کند. عمده همان چراغ منیر است او جان‌ها را تربیت می‌کند، افکار و اخلاق انسان را جلو می‌برد.

در این آیه دیدیم که چند شأن برای پیغمبر معیّن شده تمام این شئون بعد از پیغمبر متعلّق به امام است. پیغمبر که از دنیا رفت آیا چراغ خاموش شد؟ نه، خدا به جای او چراغ دیگری روشن کرده است، باید باشد، اگر نباشد عالم خراب می‌شود. اگر بگوییم خدای حکیم این سراج منیر را فقط برای آن بیست و سه سالی که پیغمبر بود قرار داده اینکه لغو است. او بیست و سه سال بوده تمام شد، آیا میلیون‌ها سال بعد همه آزادند؟ نه، نور دارند.

**ضرورت وجود نور امام علیه السلام در زندگی مؤمنان**

در عالم انسان همان‌طور که آفتاب برای همیشه هست، برای چند سال که نبوده تا انسان هست آفتاب هست، می‌تابد بدن انسان را چاق می‌کند، بذرها را رشد می‌دهد. امام هم باید باشد، خورشیدی باشد در میان مردم، بر جان مردم بتابد جان‌ها را روشن کند چون حقیقتِ ما جان ماست نه این بدنِ ما. این بدن ما را خورشید دنیا شاداب و روشن می‌کند. آن خورشیدی که باید بر جان انسان بتابد، ابدیّت به او بدهد و به خدا نزدیکش کند او خورشید ولایت و امامت است، او این کار را می‌کند.

خداوند خودش را معرّفی می‌کند: «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذينَ آمَنُوا»[[9]](#footnote-9)؛ خدا ولیّ مؤمنان است. همانی که سرپرستی و تدبیر می‌کند، جان‌ها را می‌پروراند. مدبّر امور است، چه می‌کند؟ «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ»؛ از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. کدام ظلمت؟ ظلمتِ کفر، ظلمتِ جهل، ظلمتِ نفاق، ظلمتِ رذائل، اینها ظلمت است از آن بیرون می‌آورد به نور می‌برد. نور چیست؟ نورِ معرفت خدا، محبّت خدا، اطاعتِ خدا، اینها نور است. خدا این کار را می‌کند. عینِ همین کار را به پیغمبر داده فرموده است:

كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ [[10]](#footnote-10)

ای پیغمبر! من قرآنی بر تو نازل کرده‌ام که به واسطۀ آن مردم را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون آوری.

مردم را از ظلمت‌ها نجات بدهی، نه ظلمت زندگی مادّی، از ظلمت جانشان، از ظلمت جهل و کفر و نفاق و شرک و حسد نجات بدهی. هم خدا این کار را می‌کند هم پیغمبر، باید امامی هم باشد و این کار را بکند اگر نباشد لغو می‌شود. خدا پیغمبر را آورده او که رفته آیا هیچ کسی را نداریم ما را از ظلمت نجات بدهد؟ چرا، امام معیّن شده است.

**معرّفی اولیای مؤمنان از نگاه قرآن**

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ [[11]](#footnote-11)

ولیّ و سرپرست شما فقط خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

خداوند در این آیه منحصراً سه نفر را به عنوان ولیّ معیّن می‌کند؛ اوّل الله، دوّم رسول، سوّم علی علیه السلام، همان کسی که در حال رکوعِ نماز زکات داده است، آیۀ شریفه هم به همین مطلب اشاره دارد. همه از شیعه و سنّی می‌گویند علی علیه السلام است که در حال رکوعِ نماز زکات داده است. بعد برای اینکه بفهماند بعد از علی علیه السلام فرزندان او ولیّ هستند فرمود:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ [[12]](#footnote-12)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی‌الامر را که از شما هستند اطاعت کنید.

پس خودِ علی هم‌ردیف خدا و رسول است و بعد از علی فرزندان معصوم او اولی‌الامر هستند. جان و روح ما که حقیقت ماست همانی که بعد از مرگ و پوسیدن بدن زنده است و ابدیّت دارد او باید روشن بشود؛ الله و رسول و علی روشنگرند.

ما با آقایان سنّی‌ها، هم مشترکات داریم هم مفترقات داریم. مشترکات ما این است که همه می‌گوییم خدا، همه می‌گوییم پیغمبر، تازه در همین هم اگر دقّت کنیم خیلی فرق داریم که حالا جای صحبت آن نیست. بسیار خوب! همه می‌گوییم الله، همه می‌گوییم پیغمبر، همه می‌گوییم معاد. امّا آنها می‌گویند بعد از پیغمبر همه چیز تمام شد. فقط پیغمبر مبشّر و نذیر بود و شئونات دیگر را داشت بعد از او همه چیز رفت فقط قرآن ماند و ما به چیز دیگر محتاج نیستیم.

انتخاب امام معصوم فقط کار خداست

پیغمبر اکرم در روزهایِ آخر عمر خود می‌خواست بیان کند که بعد از من چه کسی خلیفه است. فرمود: برای من قلم و دواتی بیاورید که بگویم بنویسید. سر دستۀ آنها گفت نمی‌خواهد، اَعوذُ بِالله گفت پیغمبر مریض است هذیان می‌گوید رهایش کنید. «حَسبُنا کتابُ الله»؛ قرآن برای ما بس است. در حالی که این حرف ضدّ قرآن است. قرآن گفته است:

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ [[13]](#footnote-13)

ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده برای آنها روشن سازی.

ای پیغمبر! من قرآن را به تو نازل کردم که مبیّن باشی یعنی خودِ قرآن کافی نیست. قرآن، مبیّن می‌خواهد. تا وقتی که هستی مُبیّن خودت می‌باشی، بعد از تو علی علیه السلام و فرزندانش مبیّن قرآنند. قرآن می‌گوید مبیّن لازم دارم. ما هم می‌گوییم مبیّن قرآن بعد از پیامبر به حکم عقل و آیات قرآن علی علیه السلام است. آنها می‌گویند مبیّن لازم نیست ما خودمان قرآن را می‌فهمیم. قرآن را به دست ابوحنیفه و احمد حنبل و امثال آنها دادند.

پس ما با آنها خیلی فرق داریم ما می‌گوییم باید جانشین پیغمبر در میان مردم، امامی باشد که جان‌ها را بپروراند. خورشیدی بر جان انسان‌ها بتابد حیات بدهد و بذر عبادت را برویاند. منظور اینکه تعیین امام جعل الهی دارد، خدا گفته من جعل می‌کنم: «وَ جَعَلْناهُم ائمَّةً یَهدُونَ بأمرنا»؛ این کار من است، امام را من باید معیّن کنم به شما مربوط نیست. شما خلیفه تراشی نکنید. من معیّن کردم پیشوایانی که هادی به امر من هستند. کدام امر؟ فرمانش کتبی و لفظی نبوده است:

إنَّمَا أمْرُهُ إذا أرادَ شَیْئاً أنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ [[14]](#footnote-14)

فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند فقط به آن می‌گوید باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

آن فرمان من که هرچه را بخواهم ایجادش ‌کنم موجود می‌شود این را به امام دادم: «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ فرمان من دست آنهاست، آنها می‌توانند ایجاد کنند اعدام کنند. بذر خیرات را در دل‌ها بپرورانند: «وَ أَوْحَیْنَا إلَیْهِم فِعلَ الخَیرات»؛ قبلا گفتیم که خداوند فرمود در ساختمان وجودی معصومین علیهم السلام خیرات را قرار دادیم، خیرات از جانشان می‌جوشد. ساختمان وجودی امام به گونه‌ای است که کمالات از خودش می‌جوشد از کسی نمی‌گیرد. از خدا ذاتی است امّا آنها مخلوقند خدا امام و پیغمبر را این‌طور ساخته است که خیرات از جانشان می‌جوشد. آنها معصومند یعنی هیچ ممکن نیست از آنها شرّی تراوش کند تماماً خیرات است.

ما که شیعه هستیم معتقدیم پیغمبر و امام باید معصوم باشند تا بتوانیم حرفشان را بپذیریم، تا اطاعتشان واجب باشد. معنا ندارد فردی که جایزالخطاست اطاعتش واجب باشد. این‌که معقول نیست. مُطاع مطلق آن کسی است که معصوم باشد.

**بندگی شرط ارتقاء به درگاه خدا**

آخر آیه می‌فرماید: «وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ این امام‌ها عابد من بوده‌اند. فقط مرا عبادت می‌کردند. چون بنده بودند آنها را به آنجا رساندم. و این نکتۀ مهمی است شما هم تا بنده نباشید به جایی نمی‌رسید. این را مطمئن باشید باید بنده باشید. آن‌قدر بندگی لازم است که وقتی می‌خواهد پیغمبر را به معراج ببرد می‌فرماید: «سُبحانَ الَّذی أَسْرَی بِعَبدِهِ»[[15]](#footnote-15)؛ بنده‌اش را به آسمان برده یعنی چون بنده بود به آسمان برده نگفته: «أَسْرَی بِرَسُولِهِ یا بِنَبِیِّهِ» بلکه فرموده: «أَسْرَی بِعَبدِهِ»؛ پیغمبر هر چه دارد از عبودیّت من دارد. چون بندۀ من بوده و تسلیم محض پیش من بوده او را به آسمان بردم. در اوّل سورۀ کهف می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی أَنْزَلَ عَلَى‏ عَبْدِهِ الْكِتابَ»[[16]](#footnote-16)؛ حمد مخصوص خدایی است که قرآن را به عبدش نازل کرده چون بنده بوده به او نازل کرده است. مراقب باشید تا عبودیّت نباشد شما به هیچ چیزی نمی‌رسید.

گر تو خواهی حُرّی و دل زندگی بندگی کن، بندگی کن، بندگی [[17]](#footnote-17)

آنها که انبیاء و امام هستند جای خود، در بین همین بزرگان از علمای ما فراوان بوده‌اند کسانی که پیغمبر و امام نبوده‌اند امّا واقعاً عبد بوده‌اند چون عبد بوده‌اند به مقامات عالیه رسیده‌اند. مردم گاهی می‌شنوند مرحوم آقا سیّد علی آقای قاضی خیلی دارای کرامات بودند صاحب نَفَس بودند. می‌گویند یک ذکری، وردی به ما یاد بدهید ما هم مثل آنها بشویم. به آنها باید گفت با ذکر و ورد کسی به جایی نمی‌رسد. او بندگی کرده متّقی بوده از اوّل جوانی مراقب خودش بوده بنده بوده واجب و حرام سرش می‌شده تا به آن مقام رسیده نه اینکه ذکری، وردی خوانده، آن ذکر و ورد آخر کار بوده از وجود او ذکر و ورد جوشیده نه اینکه با ذکر و ورد درست شده خیر، اوّل خودش را با تقوا با بندگی درست کرده بعد نَفَسش مؤثّر شده است.

خدا روی بنده بودن تکیه دارد: «وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِين» این امامانی که من آنها را اختیار کردم و هادی به امر من هستند و فعل خیرات از وجودشان می‌جوشانم، چون بنده بودند. شما هم اگر می‌خواهید به جایی برسید باید بنده باشید. بخواهیم با تنبلی و با هوا و هوس، آقای بزرگوار و صاحب نَفَس بشویم، این شدنی نیست.

**شرط سعادت تمسّک به قرآن و عترت**

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

إِنِّی تَارِكٌ‏ فِيكُمُ‏ الثَّقَلَيْنِ‏ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيْتِی [[18]](#footnote-18)

من می‌روم ولی دو ثقل بزرگ نزد شما باقی می‌گذارم، اگر به این دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ یکی قرآن و دیگری عترت من، اهل‌بیتم.

مراقب باشید از اینها دست برندارید که گمراه می‌شوید. قرآن ثقل اکبر است و عترت ثقل اصغر است. برای اینکه ما وجود اهل‌بیت را از قرآن می‌گیریم، اگر قرآن نبود ما نمی‌دانستیم که چرا امام حجّت است چون قرآن گفته: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند. چون قرآن گفته که:

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ [[19]](#footnote-19)

ولیّ شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی (چون علی‌بن ابیطالب) که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً [[20]](#footnote-20)

جز این نیست که خدا می‌خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل‌بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

اگر قرآن نبود ما نمی‌شناختیم که علیّ امیر علیه السلام چه کاره است. پس ثقل اکبر قرآن است با قرآن حُجیّت امام روشن می‌شود. اگر قرآن نبود ما عترت و امام را نمی‌شناختیم. قرآن گفته:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتی وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً [[21]](#footnote-21)

امروز (با نصب علی‌بن ابیطالب به امامت) دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.

چون قرآن گفته: علی را نصب کرده‌اند، اسلام و ایمان تکمیل شد.

حالا ما وظیفه داریم از هر دو ثقل تبعیّت کنیم. مقداری کار برای ما مشکل می‌شود. ما خیلی گرفتاری داریم.

**تذکّر سعادت ساز امام سیّد السّاجدین علیه السلام**

چند نفر از امام سجّاد علیه السلام مسائلی پرسیدند، حضرت جواب داد. دوباره خواستند بپرسند حضرت گفتند بس است همان را که به شما یاد دادم عمل کنید. تا به آن دانسته‌ها عمل نکرده‌اید دنبال علم تازه نروید. افزودن سواد روی هم چه فایده‌ای دارد. ما می‌خواهیم ملّا باشیم مرتّب درس بخوانیم و معلومات خود را انباشته کنیم این‌که فایده ندارد. اگر عمل در کار نباشد این علمِ بی‌عمل عذاب انگیز است. قبلاً هم عرض شد در جهنّم بدترین عذاب‌ها مربوط به عالمان بی‌عمل است، آنان که می‌دانند و عمل نمی‌کنند. پس علمِ تنها کافی نیست. امام سجّاد علیه السلام به آنها فرمود:

لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ‏ مَا لَا تَعْمَلُونَ وَ لَمَّا عَمِلْتُمْ بِمَا عَلِمْتُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزْدَدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً [[22]](#footnote-22)

مادامی که به آنچه می‌دانید عمل نکردید دنبال علم تازه نروید زیرا اگر به علم عمل نشود شما را از خدا دور می‌کند.

من می‌خواستم با این علم به خدا نزدیک بشوم ولی از خدا دور شده‌ام، چون به این علمی که داشته‌ای عمل نکردی از خدا دور شده‌ای. پس برای رشد، خودِ علم کافی نیست. فرق اساسی بین منطق دین و منطق دنیایی همین است. منطق دنیای روز فقط به دنیا می‌چسبد؛ خوب خوردن و خوش خوابیدن و اِعمال شهوات کردن و با دیگران جنگیدن، همین شده است. در حالی که دین این‌گونه نیست. دین می‌گوید: اوّل خدا و آخرت، عمده این است اگر دنیای شما در راه آخرت صرف شد خوشا به حال شما. برای هر کلمه‌ای که گفتید در آخرت درجاتی خواهید داشت.

**قدر فرصت‌های آخرت ساز دنیا را دانستن**

از یکی از صلحا نقل شده که گفته است: رفیق صالحی داشتم خیلی با ایمان بود از دنیا رفت. شب او را در خواب دیدم خیلی خوب و خوشحال بود. گفتم الحَمدُلِله عمری به سلامت گذراندی و با گوهر ایمان از دنیا رفتی. گفت اگر بدانی من چقدر آرزومندم همۀ دنیا را از من بگیرند یک نفس به من بدهند بگویم الحَمدُلِله بعد بمیرم. یعنی آن‌قدر لحظات عمر دنیا در آخرت ارزش دارد که هر لحظه‌اش درجاتی برای شما می‌آورد. یک کلمه از خدا بگویید برای شما درجاتی خواهد بود. یک کلمۀ بد گفتی جهنّم خواهد بود.

او گفت تو نمی‌دانی در بازار آخرت لحظات عمر دنیا چقدر ارزنده است. مراقب باش خودت را ارزان نفروشی. بعد گفت وقتی که مرا دفن کردید یکی از تشییع کننده‌ها ایستاد دو رکعت نماز خواند، من آن نماز را که دیدم آتش حسرت در دلم بالا کشید. گفتم ای کاش همۀ دنیا مال من بود من آن را می‌دادم چند لحظه‌ای زنده می‌شدم دو رکعت نماز می‌خواندم. یعنی عمر آن‌قدر ارزنده است.

گهر عمر بدین خیرگی از دست مده آخر این دُرّ گرانمایه بهایی دارد [[23]](#footnote-23)

مولای ما فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»؛ برای جان شما بهایی جز بهشت نیست جز به آن نفروشید. این جان شما ارزشمند است مراقب باشید آن را با بهشت معامله کنید، با خدا معامله کنید. کار مشکلی است که انسان زندگی‌اش را با دین تطبیق کند که آخرت هدف اصلی باشد. در اینجا حرف زیاد است ولی حالم مساعد نیست. برای اینکه جلسه تعطیل نشود آمدم، برایم حرف زدن آسان نیست.

**درهای بهشت تحت الشّعاع باب الحسین علیه السلام**

گفته‌اند درهای بهشت متعدّد است از هر دری گروهی وارد می‌شوند که مطابق آن در عمل کرده‌اند؛ درِ صبر، درِ نماز، درِ روزه، درِ جهاد. منتهی هر گروهی از درِ خود وارد می‌شوند. بعضی از درِ صبر وارد می‌شوند، بعضی از درِ نماز وارد می‌شوند، بعضی از درِ جهاد وارد می‌شوند، ما به حساب خود برسیم. برای خودم عرض می‌کنم، می‌ترسیم که اصلاً محروم باشیم و ما اهلش نباشیم. آن نمازی که من می‌خوانم آنی نیست که خدا خواسته است، جلوی منکرات را نمی‌گیرد. می‌ترسم نماز، نماز نباشد. روزه، روزه نباشد. روز قیامت به هر دری که برسیم بگویند نماز تو معیوبه، روزۀ تو معیوبه، حجّ تو معیوبه، متحیّر و سرگردان می‌مانیم. در آن لحظات غم ما را می‌گیرد که چکار کنیم؟

ناگهان دری به چشمانمان می‌خورد عجب! آنجا شلوغه، فوج فوج از آن در وارد می‌شوند. آنجا کجاست؟ می‌گویند: هذا باب‌الحسین. تا چشم این در را می‌بیند جان در بدن تازه می‌شود، زنده می‌شویم همان‌طور که الآن اسم حسین که برده می‌شود دل تکان می‌خورد، اشک از دیده‌ها می‌ریزد. آن روز هم دیدن باب‌الحسین تکانمان می‌دهد، زنده‌مان می‌سازد. آن روز هم از عمق جان فریاد می‌کشیم الامان، الامان، یا مولانا یا حسین!

روزی که هرکسی به پناه وسیله‌ایست ما را وسیله‌ای نه بغیر ولایت اوست

هر کسی سرمایه‌ای دارد به اتّفاق سرمایه‌اش وارد بهشت می‌شود. مولای ما! ما هیچ سرمایه‌ای نداریم جز ولای تو. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. باب‌الحسین، بابی است که همۀ درهای بهشت تحت‌الشّعاع آن هستند. اگر بابُ‌الصّبر است در مقابل بابُ‌الحسین خاضع است. اگر باب‌الجهاد است بالاترین درجه‌اش باب‌الحسین است. اگر باب‌الصّلاة و الصّیام است علّت مُبقیه و سرپا نگهدارنده‌اش باب‌الحسین است. راستی آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. یا حسین! از چیزی فروگذار نکردی و در میدان عبودیت و بندگی جا برای کسی باقی نگذاشتی. آن‌قدر صبر کردی که صبر را به زانو درآوردی.

حالا به بنده خرده نگیرید که شب ولادت امام حسین است ذکر مصیبت چه جایی دارد؟ می‌گویم من چه کنم؟در روز سوّم شعبان روز ولادت امام حسین این دعا را می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِی هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ‏ وَ وِلَادَتِهِ [[24]](#footnote-24)‏

خدایا! از تو درخواست می‌کنم بحقّ این نوزادی که قبل از ولادت، صحبت از شهادتش به میان آمده بود.

هنوز به دنیا نیامده انبیاء برای او گریه کردند. آدم ابوالبشر برای او گریه کرده حتّی خود جدّ بزرگوارش پیغمبر اکرم برای او گریه کرده، روزی که به دنیا آمد خانۀ پیغمبر اکرم عزاخانه شد. داخل هر خانه‌ای که بچّه به دنیا می‌آید همه خوشحالند شاد و خرّمند امّا روز ولادت امام حسین وقتی که اَسماء بِنت عُمَیس قنداقه‌اش را پیش پیغمبر اکرم آورد حضرت نگاهی به چهره‌اش انداخت اشک از چشمانش سرازیر شد. یعنی ای حسین! تحمّل این مصیبت بر من خیلی دشوار است. اَسماء تعجّب کرد. یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟ نوزادتان که سالم است. حضرت فرمود: بیاید آن روزی که سرش را از تن جدا می‌کنند.

در آن آخرین لحظاتی که صدا به گوش نمی‌رسید با قلب شکافته، بدن غرق در جَرْح و جراحت، با دل سوخته و جگر از سوز عطش گداخته صورت روی خاک زمین گذاشته زبان خشک خود را به سختی در دهان می‌چرخاند و می‌گفت: الهی رِضاً بِرِضائِک، صَبراً عَلَی بَلائِک، تَسلیماً لِاَمرِک.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیۀ 73. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ نبأ، آیۀ 17. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ زلزله، آیات 1و2. [↑](#footnote-ref-3)
4. - علم الیقین، جلد 2، صفحۀ 901. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ نور، آیۀ 35. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ مائده، آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ احزاب، آیات 45 و 46. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ توبه، آیۀ 105. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ بقره، آیۀ 257. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ ابراهیم، آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ مائده، آیۀ 55. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ نساء، آیۀ 59. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سورۀ نحل، آیۀ 44. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ یس، آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ اسراء، آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سورۀ کهف، آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-16)
17. - مثنوی معنوی. [↑](#footnote-ref-17)
18. - الإرشاد، جلد 1، صفحۀ 233. [↑](#footnote-ref-18)
19. - سورۀ مائده، آیۀ 55. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سورۀ احزاب، آیۀ 33. [↑](#footnote-ref-20)
21. - سورۀ مائده، آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-21)
22. - بحارالانوار، جلد 2، صفحۀ 28. [↑](#footnote-ref-22)
23. - پروین اعتصامی. [↑](#footnote-ref-23)
24. - اقبال الاعمال، جلد 2، صفحۀ 689. [↑](#footnote-ref-24)